

فصلنامه راهبرد سیاسی  
سال اول، شماره ۳، زمستان ۱۳۹۶  
صفحات: ۱-۲۰  
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۶/۱۴؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۶/۰۹/۱۱

## بررسی و تبیین رابطه روسیه و آمریکا بر اساس نظریه نئورئالیسم

مهدی باقی مجرد\* / سعید وثوقی\*\* / شهروز ابراهیمی\*\*\*

### چکیده

پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که روابط آمریکا و روسیه به عنوان دو قدرت بزرگ در عرصه نظام بین‌الملل چه مرحله‌ای را از زمان جنگ سرد تا به امروز پشت سر نهاده است؟ در پاسخ به این سؤال، علاوه بر طرح رهیافت نظری نو واقع‌گرایی کنت والتز، به تحلیل رابطه آمریکا-روسیه در طول دوران جنگ سرد، دوره پس از جنگ سرد که مقارن با دوره کاهش تنش‌ها بوده و دوره جنگ سرد جدید که دوباره همانند دوران جنگ سرد دو کشور آمریکا و روسیه به تشدید رقابت‌های خود در عرصه نظام بین‌الملل و محیط پیرامونی روسیه پرداخته‌اند. باور نویسندگان پژوهش حاضر این است که در دهه‌های آینده روسیه و آمریکا احتمالاً وارد رقابت امنیتی فشرده خواهند شد و بر ترتیبات امنیتی نظام بین‌الملل تأثیرات برجسته‌ای خواهند گذارد که گویای شروع دوران جنگ سرد جدیدی خواهد بود.

### کلید واژه‌ها

روسیه، آمریکا، نئورئالیسم، نظام بین‌الملل، جنگ سرد.

پروژه‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

\* دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران  
\*\* استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول)  
\*\*\* استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

## مقدمه

نظام بین‌الملل ضمن تأثیر بر هویت دولت‌ها، بخشی از رفتارها، ایستارها و اهداف سیاست خارجی آنها را تعیین می‌کند، از سوی دیگر داده‌های سیاست خارجی کشورها هم به نوبه خود به صورت نهاده وارد نظام بین‌المللی شده و آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به همین جهت، نمی‌توان داده‌های سیاست خارجی دولت‌ها را در دوران مختلف در ساختار نظام بین‌المللی یکی دانست.

روابط بین آمریکا و روسیه تحولات زیادی را به خود دیده است. «رقابت و تعارض» وجه حاکم بر روابط این دو کشور بوده است. در مورد تاریخ دقیق شروع تعارض‌های روسیه و آمریکا، میان مورخان و تحلیل‌گران اختلاف نظر وجود دارد. بعضی به شروع اختلاف این دو کشور از زمان پایان جنگ جهانی اول معتقدند و برخی به تاریخ خیلی پیشتر استناد می‌کنند (نقدی نژاد و همکاران، ۱۳۸۷: ۱۵۷). پس از جنگ سرد همواره روابط آمریکا و روسیه متأثر از رقابت‌هایی است که در گذشته موضوعیت داشته است. به طور کلی دوران جنگ سرد رقابت بین این دو ابرقدرت در نظام بین‌الملل در سه حوزه ایدئولوژیک و عقیدتی، اقتصادی و استراتژیک- نظامی پیگیری می‌شده است. در دهه ۹۰ و پایان بلوک بندی‌های موجود میان آمریکا و شوروی این نگاه وجود داشت که امکان‌گذار در روابط مسکو و واشنگتن هر روز ضرورت یافته و زمینه‌ها و ظرفیت تعامل و همکاری صورت عینی خواهد یافت. اما پس از سپری شدن نزدیک به سه دهه از جنگ سرد همچنان شاهد عرصه‌های جدی رقابت و کشمکش‌های سیاسی<sup>۱</sup> بر سر موضوعات گوناگون هستیم. مسائلی چون سوریه و پرونده هسته‌ای ایران، پرونده اسنودن، قانون ماگنیتسکی و قانون دیمایاکولوف و همچنین اتفاقاتی که در اوکراین و حملات تروریستی که در اروپا افتاده است، چالش‌ها در روابط تنش‌آمیز روسیه و آمریکا را به نقاط حساسی رسانده است (مجبی‌نیا، ۱۳۹۲: ۹). از این رو، پژوهش حاضر با بهره‌گیری از رهیافت نظری نو واقع‌گرایی کنت والتز به دنبال پاسخ به این پرسش بوده است که روابط آمریکا و روسیه به عنوان دو قدرت بزرگ در عرصه نظام بین‌الملل چه مراحل را پشت سر نهاده است بر این مبنای پژوهش حاضر از تئوری نئورئالیسم برای تبیین روابط روسیه و آمریکا و تأثیر آن بر ترتیبات سیاسی- امنیتی نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد استفاده خواهد نمود.

## چارچوب نظری

واقع گرایی یکی از قدیمی‌ترین رهیافت‌های نظری روابط بین‌الملل است و به صورت گسترده‌ای به عنوان یک جهان بینی پذیرفته شده است. واقع گرایی که اغلب با عنوان سیاست قدرت یا سیاست واقع‌گرایانه مورد اشاره قرار می‌گیرد، تمرکز اصلی‌اش بر کسب، حفظ و اعمال قدرت از سوی دولت‌هاست. دیدگاه واقع‌گرایی با وجود پیشینه‌ی تاریخی‌اش در اندیشه سیاسی غرب، در عمل در دوره بعد از جنگ جهانی دوم و با شکل‌گیری روابط بین‌الملل به عنوان حوزه‌ی مستقل در مطالعات علوم انسانی به شکل نظام مند پدید آمد و تا به امروز تحولات گوناگونی را تجربه کرده است (قاسمی، ۱۳۸۶: ۱۵). واقع‌گرایان معتقدند انسان ذاتاً شرور است و این شرارت انسان پایدار و ساختار نظام بین‌الملل نیز آنارشیک است، در این شرایط باید به اصل «خودیاری» و قدرت متوسل شد. در عین حال آنها بر این اعتقادند که برای جلوگیری از محیط آنارشی گونه نظام بین‌الملل و جلوگیری از جنگ می‌توان از سازوکار «موازنه قوا» بهره جست. چراکه نمی‌توان به سازمان‌های بین‌المللی همانند «جامعه ملل» و نیز حقوق بین‌الملل برای جلوگیری از جنگ و ایجاد بازدارندگی اعتماد کرد (جعفری، ۱۳۸۶: ۱۱۸).

واقع‌گرایان اعم از کلاسیک، ساختارگرا یا نوکلاسیک به رغم تفاوت در نقطه عزیمت نظری خود بر اهمیت وضعیت آنارشیک نظام بین‌الملل تاکید دارند. در جهانی که هیچ دستگاه دولتی یا حاکمیتی مشترک با دسترسی انحصاری به ابزار اجبار وجود ندارد و نیز حکومتی بین‌المللی برای تنظیم رفتار دولت‌ها نیست، همه خود را در یک محیط مبتنی بر خودیاری می‌بینند که لازم است برای حفظ امنیت خود در آن قدرت کسب کنند. این به معنای آن است که دولت‌ها ظرفیت‌های نظامی<sup>۰</sup> تدافعی و یا تهاجمی خود را افزایش می‌دهند (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۸۲۹).

جریان واقع‌گرایی ساختاری یا نواقع‌گرایی بر این باور است که محدودیت‌ها و فرصت‌های یک دولت توسط محیط بین‌الملل به وجود می‌آید و در اصل این موضوع کلید شناخت و فهم رفتارهای آن دولت است. احتمال می‌رود دولت‌هایی که تنها درصدد حفظ حاکمیتشان بر سرزمین‌های خود هستند به خاطر فشارهای وارده از سوی نظام بین‌الملل به سمت مسابقه‌ی تسلیحاتی و جنگ کشیده شوند (Glaser, 2010: 17).

نواقع‌گرایی به اصول و مفروضه‌های محوری واقع‌گرایی کلاسیک مانند کشورمحوری، قدرت‌محوری، موازنه قوا، آنارشی یا وضع طبیعی بین‌المللی و یکپارچگی و عقلانیت کشورها وفادار است. در واقع والتز معتقد است، امکان همکاری بسیار محدود است و همکاری اقتصادی

تحت الشعاع منافع سیاسی است. انگیزه‌های همکاری، تأمین منافع مشترک و دفاع مشترک می‌باشد (والتر، ۱۹۷۹: ۸۶). و بر مفروضه‌هایی از جمله آنارشی بودن نظام بین الملل، بی‌اعتمادی دولت‌ها به یکدیگر، تلاش برای کسب امنیت و افزایش قدرت بنیان گذاشته است (میرشایمر<sup>۱</sup>، ۱۳۹۰: ۳۶-۳۴). تقسیم نسبی قدرت جهانی و ساختار گرایی مدل نئورئالیستی کشورها برای عملکرد دولت‌ها در تمامی جوامع یکسان نیست و هر کدام باید به دنبال امنیت خود از آزادی عمل بهره مند شوند و بر اساس امکانات و توان برای ورود به باشگاه قدرتمندان خود را مجهز سازند و دائماً تلاش کنند تا قدرت خود را همانند شرکتهای خصوصی گسترش دهند (هارتمن<sup>۲</sup>، ۲۰۰۱: ۴۱-۴۰).

نگرش واقع‌گرایانه از مسلط‌ترین دیدگاه‌های مربوط به سیاست‌های بین‌المللی منطقه است که از دیدگاه آن بازیگران منطقه‌ای و جهانی در راستای افزایش قدرت خود عمل کرده و سعی در گسترش منافع و حوزه نفوذ خود دارند که در این دیدگاه کشمکش‌ها، اتحادوئتلاف‌های منطقه‌ای نیز قابل تحلیل می‌باشد (احمدی، ۱۳۸۸: ۲۱). بر همین مبنا می‌توان گفت دستیابی به هژمون عواملی را می‌طلبد که می‌توان آن‌ها را این گونه ذکر کرد: انگیزه، قدرت، اراده جدی و جانشینی برای نظم جدید. انگیزه و قدرت از پارامترهای دست‌یابی به هژمونی محسوب می‌گردند. بنابراین، این انگیزه و توانایی باعث می‌گردد تا دولت‌هایی که خواهان بقا هستند، به دیگر دولت‌ها بدگمان بوده و از اعتماد به آن‌ها اجتناب بورزند. این انگیزه و توانایی از سوی نظام بین‌الملل نیز فاقد یک اقتدار مرکزی است و به صورت یک انگیزه قوی‌تری در آمده و ترس دولت‌ها را از یکدیگر بیشتر می‌کند تا در نهایت با اتکا به خودشان، آمادگی لازم را برای تضمین بقای خود کسب کنند. انگیزه دولت‌ها برای هژمون شدن به معنی به حداکثر رساندن قدرت می‌باشد (مرشایمر، ۱۳۹۰: ۴۱-۳۷).

رئالیست‌ها موازنه نرم را استراتژی دائمی و قابل اتکا نمی‌شمارند؛ چون اگر این استراتژی نتواند مانع از اقدامات یکجانبه شود، قدرت‌های درجه دوم، باید هزینه‌های جبران‌ناپذیری پرداخت کنند. بنابراین آنها خواهند کوشید تا از هر فرصتی برای بهبود جایگاه خود و افزایش قیودات نظامی، اقتصادی و سیاسی قدرت برتر بهره بگیرند. اگر آنها نخواهند که خطر جنگ با قدرت برتر را به جان بخرند، تعقیب این هدف را با ارزیابی دائمی از قرار گرفتن در زیر آستانه

1. Mearsheimer  
2. Hartmann

جنگ تمام عیار با قدرت برتر ترکیب خواهند کرد. این همان کاری است که چین و به ویژه روسیه در حال انجام آن هستند. اگر ایالات متحده پیشنهاد کاپلان را در تقویت حضور نظامی در مناطق بحران خیز، سرلوحه خود قرار بدهد، نه تنها خطر رفتارهای جسورانه روسیه و چین کاهش نخواهد یافت بلکه این دو کشور را در همراهی سرسختانه‌تری با ایران و سایر کشورهای که به نیت ایالات متحده بی اعتماد هستند، به یکدیگر و به هدف رسیدن به یک اتحاد ضد هژمونیک نزدیک‌تر خواهد کرد و ممکن است مقدمات یک جنگ ناخواسته جهانی را فراهم کند. در طرف مقابل، اگر ایالات متحده آماده شنیدن توصیه‌های رئالیست‌ها باشد، باید با دورماندن از مناطقی که اهمیت حیاتی برای ایالات متحده ندارد و احترام گذاشتن به حوزه نفوذ سایر قدرت‌های بزرگ، مانع از انگیزه رفتارهای جسورانه و تدافعی آنها شود. این یک نمونه از اهمیت برداشت‌ها و تأثیر آن بر تصمیمات تاریخ ساز است. علاوه بر انگیزه و قدرت، جاه طلبی‌های یک قدرت از عوامل رسیدن به هژمونی است که این به معنای اراده یک قدرت برای رسیدن به منافع اقتصادی، ایدئولوژیک و امنیتی و تضمین آنهاست. هژمونی با اراده و توانایی اعمال آن مرتبط است و به صورت هدفمند از قدرت عظیم خود برای تحمیل نظم مورد پسندش در سطح نظام بین الملل که یکی دیگر از پارامترهای هژمونی یعنی الترناٹیو برای نظم کنونی است استفاده می‌کند (جمشیدی، ۱۳۸۶: ۷۹۳-۷۹۱).

از این رو تئوری نئورئالیسم جهان را محکوم به رقابت دائمی بین قدرت‌های بزرگ می‌دانند، قدرت‌هایی که نه تنها به دنبال افزایش قدرت خود به بهای کاهش قدرت دیگر دولت‌ها، بلکه خواهان جلوگیری از افزایش قدرت رقبا به بهای کاهش قدرت خودشان می‌باشند (میرشایمر، ۱۳۹۰: ۱-۳). میرشایمر سنت رئالیستی را نظریه‌ای مناسب برای تبیین چگونگی پیدایی و ظهور قدرت‌ها و نحوه واکنش دولت‌های دیگر به آن قلمداد کرده و بر این مبنا معتقد است در نظام بین الملل، قدرتمندترین دولت به موازات چیرگی طلبی در منطقه پیرامونی خود تلاش دارد هم زمان اطمینان حاصل کند که هیچ قدرت بزرگ رقیبی بر دیگر مناطق غلبه نمی‌کند؛ زیرا هدف غایی هر قدرت بزرگی حداکثر سازی سهم خود از قدرت جهانی و سرانجام تسلط بر نظام بین الملل است؛ یعنی همان سیاستی را در پیش گیرد که پیش‌تر آمریکا در نیم کره غربی به آن تحقق بخشید. به همین سبب روسیه تلاش دارد تا در این راستا شکاف قدرت بین خود و رقیب دیرینه‌اش را کاهش داده و اطمینان یابد که در حیات خلوتش هیچ دولتی منافع این کشور را تهدید نخواهد کرد. روسیه علاوه بر مدیریت رفتارهای همسایگان خود تلاش خواهد

کرد تا آمریکا را از مناطق نفوذ خود خارج کند. آمریکا نیز رقبای برابر را تحمل نخواهد کرد تا بتواند تنها هژمون منطقه‌ای و بین‌المللی باقی بماند.

### رابطه آمریکا - روسیه در دوران جنگ سرد (تشدید رقابت)

قاعده بازی دو ابرقدرت در دوره جنگ سرد بر این اصل بود تا ضمن محدود نمودن اهداف یکدیگر، همواره از تجاوز به منافع حیاتی یکدیگر خودداری کنند و تلاش نمایند تا از بسته شدن راه‌های ارتباطی متقابل جلوگیری نمایند (سیمبر و همکاران، ۱۳۹۲: ۶). نیکسون در کتاب خود با عنوان «۱۹۹۹ پیروزی بدون جنگ» به موارد مهمی از چگونگی تداوم بازی با روس‌ها توسط آمریکایی‌ها اشاره نموده است. وی در نوشتار خود، نیاز آمریکا را در مواجهه با اتحاد جماهیر شوروی، سیاست جامع مبتنی بر بازدارندگی، رقابت و مذاکره برمی‌شمارد. وی دستیابی به مذاکره را اصلی لازم جهت جلوگیری از تبدیل اختلاف‌های دو طرف به منازعات مسلحانه می‌دانست. در این نگرش، استراتژی مذاکره، مبتنی بر شناخت زمینه‌های قابل توافق و غیرقابل توافق می‌باشد. در عین حال وی اولویت‌های توافق با بلوک شرق را در موارد زیر عنوان می‌دارد:

۱. تدبیر برای کاهش وقوع تنازعات منطقه‌ای؛
  ۲. دستیابی به راه‌های تثبیت و توازن هسته‌ای و جلوگیری از تکثیر سلاح‌های اتمی؛
  ۳. چگونگی حل مناقشات در مناطق مختلف ژئوپلیتیک؛
  ۴. افزایش روابط در حوزه‌های تجاری و فرهنگی (نیکسون، ۱۳۸۵: ۶۶).
- پرهیز آمریکا و شوروی سابق در دوره جنگ سرد از منازعات ویرانگر دوجانبه و رویکرد آنها به انواع همکاری‌ها از جمله ضمنی، نامتقارن و کامل منجر گردیده بود تا همگان یک همکاری تکاملی را در صحنه روابط بین‌الملل انتظار بکشند. این در حالی است که سیاست خارجی آمریکا در بخش اعظم این سال‌ها نسبت به ابرقدرت شرق مبتنی بر مهار و تقابل بود. این نوع نگاه منجر گردیده بود تا هر دو بازیگر ضمن اینکه در بسیاری از موارد بین‌المللی با هم در رقابت بودند ولی به نوع محسوسی دارای اشتراک منافع نیز می‌شدند. به طور مثال در مدیریت بحران‌ها، ابرقدرت‌ها همواره به همکاری ضمنی می‌پرداختند. نمونه بارز این همکاری در طول جنگ صدام علیه ایران به وضوح مشاهده شده است (سیمبر و همکاران، ۱۳۹۲: ۴).

### رابطه آمریکا - روسیه در دوران پس از جنگ سرد (افول رقابت - تاکید بر مذاکره)

در دوران قبل از فروپاشی به ویژه در دهه ۷۰ تحول جدی در خصوص ساختار امنیت جهان با جنگ سرد، توازن قوا و بکارگیری سلاح‌های هسته‌ای و مسائلی از این قبیل مطرح بود. به همین دلیل دو کشور ابر قدرت زمان، بعد از بالا گرفتن تنش‌ها، گرایش به مذاکرات و نوعی مصالحه بین المللی برای تقسیم نقش در امنیت جهان یا به عبارتی تقسیم سهم در امنیت جهان، داشتند. اوج این تحولات، مذاکراتی بود که تحت عنوان "سالت" انجام شد. در اواخر دهه ۷۰ میلادی، با فوت برژنف و شرایطی که در شوروی بوجود آمد، ناپایداری رهبری وجود داشت لذا از اینجا موضوعات خاتمه پیدا کرد و با آمدن گورباچف و ارائه طرح تفکر نوین سیاسی در مسائل سیاست خارجی، شرایط به کلی متفاوت شد. ویژگی‌های دوران جنگ سرد بیشتر متمرکز بر تقسیم جهان به نحوی که نوعی عدم تعرض به حوزه‌های امنیتی قدرت دیگر حاکم باشد، دیده می‌شد در عین حال در مناطق مورد اختلاف دو طرف با مذاکره به حداکثر رساندن توانایی‌هایشان می‌پرداختند. در نتیجه ساختار سنتی مبنی بر بلوک شرق و بلوک غرب وجود داشت. به طور کلی سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در دوران پس از جنگ سرد، بر سه اصل استوار بوده است:

۱- تأمین امنیت و حفظ تمامیت ارضی رژیم اسرائیل و دفاع همه جانبه از آن؛

۲- تضمین صدور نفت و انرژی خاورمیانه؛

۳- حفظ رژیم‌های همراه و مقابله با رژیم‌های ناهمراه با شیوه‌های مختلف حتی از راه مداخله گرایبی تهاجمی در قالب مبارزه با تروریسم و دموکراسی سازی (احمد خان بیگی، ۱۳۹۲: ۱۰۱).  
با فروپاشی شوروی، شرایط به کلی دگرگون شد. مرزهای این کشور به شدت محدود شد. روس گریزی حاکم در اکثر جمهوری‌های مستقل شده و نفوذ غرب و اسرائیل در آنها، محدودیت روس‌ها را تشدید کرد. علاوه بر آن، نوعی بلاتکلیفی و عدم مدیریت مناسب در سیستم سیاست خارجی روسیه دیده می‌شد. در کل شرایط بسیار آشفته‌ای بر محیط روسیه بعد از فروپاشی خصوصاً در حوزه سیاست خارجی حاکم بود با روی کار آمدن پوتین، شرایط به گونه‌ای شد که رگه‌هایی از گرایش‌های گذشته دوران شوروی دیده می‌شد. از سوی دیگر، ساختار نظام بین الملل نیز دچار تغییر گردید، ایالات متحده در درون این ساختار جدید اقدام‌های مختلفی در جهت دیکته کردن قدرت خود بر نظام بین الملل و بر کشورهای عضو این نظام به ویژه روسیه انجام داد. ورود آمریکا به منطقه حیات خلوت روسیه بیشتر ناشی از ضعف مفرط این کشور، هم

در داخل و هم در نظام بین الملل بود. اگرچه یلتسین توانایی کافی برای رفع مشکلات این کشور را نداشت اما با این وجود مردم روسیه نه تنها هیچگاه رویای قدرت بزرگ بودن را فراموش نکردند بلکه هرگز نتوانستند سیاست‌های یک جانبه گرایی آمریکا را که به نوعی تحقیر روسیه بود بپذیرند لذا با روی کارآمدن ولادیمیر پوتین به عنوان رئیس جمهور و اتخاذ رویکردی واقع بینانه تر نسبت به اوضاع و شرایط داخلی و بین المللی توسط او، تلاش شد تا زمینه‌های لازم برای ایفای نقشی مهم تر و موثرتر توسط روسیه در نظام بین الملل به وجود آید. از جمله این اقدامات می‌توان به سرمایه گذاری گسترده در صنعت نفت و گاز اشاره کرد که به مدد این افزایش درآمد، نرخ بیکاری و فقر کاهش یافت و در نتیجه با شکوفا شدن اقتصاد روسیه، استاندارد زندگی مردم بالا رفت و روسیه به کشوری مطرح در جهان تبدیل شد.

روسیه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ با علم به محدودیت امکانات خود ترجیح داد که با کمک غرب بر این مشکلات فائق آید؛ در جریان جنگ ضد تروریسم، اقدام به پشتیبانی اطلاعاتی و تسلیحاتی از ائتلاف شمال کرد و بر اساس رویکرد همکاری توأم با پاداش با استفاده آمریکا از پایگاههای نظامی در آسیای مرکزی موافقت کرد (Blank, 2008).

از سوی دیگر، پوتین پس از بهبود اقتصادی کشور روسیه، احیای قدرت نظامی این کشور را براساس روحیات و عقبه تربیتی و فرهنگی خود در دستور کار قرار داد که این سیاست بعد از انتقال در کرملین و روی کارآمدن مدودف نیز دنبال شد. در سال‌های اخیر روسیه سرمایه گذاری زیادی در صنایع دفاعی و تسلیحاتی انجام داده است تا بتواند در مقابل قدرت بزرگ نظامی و اقتصادی جهان یعنی ایالات متحده آمریکا مطرح شود. روسیه در حال مدرنیزه کردن ارتش و نیروی دریایی خود است و در حجم جهانی مخارج تسلیحاتی جایگاه سوم را به خود اختصاص داده که سهم آن ۸.۴٪ می‌باشد و تلاش دارد در این زمینه به رتبه دوم جهان برسد. این میزان تقریباً هشت بار کمتر از مخارج ایالات متحده است اما با وجود این، مسکو می‌تواند برابری خود با واشنگتن را حفظ کرده که این برابری به دلیل وجود نیروهای استراتژیک هسته‌ای است.

دلیل دیگری که مرحله جدیدی از سیاست روسیه را در منطقه رقم زد، رفتارهای یک جانبه و شک برانگیز آمریکا و ناتو بود. برژینسکی معتقد است که آمریکا به سلطه روسیه بر اوراسیا بدگمان است. به اعتقاد برخی از تحلیل گران، امریکا در طول دو دهه گذشته به منظور تجزیه قدرت سیاسی و اقتصادی روسیه و اختلال در وحدت آن، همواره آرزوی تجزیه روسیه به



حداقل سه جمهوری (روسیه اروپایی، سیرری و شرق دور) را در ذهن می‌پرورانده است (Erone,2009:2).

تاکید دوباره پوتین بر تقویت توانمندی نظامی روسیه، باتوجه به تحولات اخیر در عرصه سیاسی و نظامی به ویژه روند فزاینده رویارویی روسیه با یکجانبه گرائی ایالات متحده و ناتو در شرق اروپا و عدم غافلگیری در منطقه غرب آسیا و تلاش روسیه برای ارتقای موقعیت و جایگاه خود به تراز یک قدرت بین المللی معنا پیدا می‌کند. در این راستا پوتین یادآور شده که طی چند سال گذشته در عرصه نظامی روسیه دچار تغییرات اساسی شده است و این کشور در زمینه تقویت ساختار پرسنلی و تقویت سازمانی نیروهای نظامی و بالابردن قدرت تحرک و آمادگی رزمی هر چه بیشتر تلاش کرده است. اولویت در این زمینه تقویت دفاع راهبردی هسته‌ای و نیروهای هوایی - فضایی است و برنامه‌های کرملین برای تقویت آنها با جدیت در حال تحقق است. از دیدگاه پوتین توانمندی نظامی روسیه بر سه پایه ارتش، ناوگان دریایی و مجتمع‌های صنایع نظامی این کشور استوار است. در عین حال تاکید مجدد رئیس جمهوری روسیه درباره لزوم تقویت بیش از پیش نیروهای مسلح به ویژه نیروی دریایی این کشور بی سابقه بوده است.

### رابطه آمریکا - روسیه در دوران جنگ سرد جدید (تشدید رقابت)

همانطور که در پیشتر مطرح کردیم، امریکایی‌ها همواره بعد از فروپاشی شوروی سیاست مهار روسیه را در سیاست خارجی خود در پیش گرفتند. مهار روسیه مستلزم جلوگیری از سلطه روسیه در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز بود تا افزون بر مهار خواسته‌ها و توانمندی‌های جهان اولی روسیه، موقعیت ژئوپلتیکی، ژئوراهبردی و حتی ژئواکونومیکی روسیه تضعیف شود. بنابراین تحولات و اتفاقاتی که بعد از شوروی رخ داد، بیشتر در جهت مهار روسیه بود که از جمله آن‌ها می‌توان به گسترش ناتو به شرق، استقرار سپر دفاع موشکی آمریکا در شرق اروپا، جنگ بین روسیه و گرجستان در اوستیای جنوبی اشاره کرد (ابراهیمی و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۴). روس‌ها که نظاره گر پیشروی آمریکا و ناتو در حیات خلوت و منطقه خارج نزدیک خود بودند، منافع ملی و توازن راهبردی مورد نظرشان را در خطر دیدند. از این رو مسکو در عمل وارد یک رویارویی با آمریکا و ناتو شد که برخی از کارشناسان از این رویارویی با عنوان «جنگ سرد جدید» یاد می‌کنند (papava,2009:98-102). پوتین بر اساس این رویکرد به خوبی می‌داند

که برای تغییر منزلت روسیه در عرصه‌های پیچیده بین‌الملل باید هم به امکانات و توانمندی‌های داخلی و هم به محدودیت‌ها و ملزومات محیط خارجی توجه و با شناخت صحیح منافع ملی در فضای متغیر بین‌المللی به بازتولید قدرت متناسب با زمان و شرایط اقدام و از این طریق منزلت کشور را ارتقاء دهد. به اعتراف تحلیل‌گران، پوتین با اتکاء به همین رویکرد واقع‌بینانه توانسته روند صعودی قدرت‌یابی روسیه در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی را در طول ریاست‌جمهوری و حتی نخست‌وزیری خود استمرار بخشد و دوباره به نقطه اوج خود در دوران جنگ سرد بازگردد و به رویارویی غیر مستقیم با اهداف و منافع امریکا در سطح منطقه و نظام بین‌الملل برخیزد.

گسترش حوزه نفوذ جغرافیایی از مناطقی در قطب‌شمال و دست‌گذاشتن بر روی سرزمین‌های دوران تزاری در آلاسکا، حمله نظامی محدود و مدیریت شده در سال ۲۰۰۸ در گرجستان و نفوذ مجدد در کشورهای سابق و عضو در شوروی، ورود به شبه جزیره کریمه و الحاق آن به عنوان بخشی از خاک روسیه و ایفای نقش گسترده در حوادث کشور اوکراین، نفوذ چشم‌گیر سازمان‌های اطلاعاتی روسیه در اروپا برای ایجاد تاثیرگذاری بر روندهای سیاسی در اتحادیه اروپا، ورود به جنگ داخلی در سوریه و اخیراً احتمال دخالت در انتخابات امریکا بارزترین تحرکاتی است که روسیه در یک دهه اخیر و با هدایت‌های پوتین انجام داده که حاوی پیام برای ایالات متحده و دیگر قدرت‌ها است که دیگر تنها تصمیم‌گیرنده در رابطه با جنگ و صلح در کشورهای جهان آنها نیستند. بدین منظور در ادامه به بررسی چند حوزه مهم رقابت امریکا و روسیه طی سال‌های اخیر خواهیم پرداخت.

### بحران اوکراین:

پس از جنگ سرد، تقابل ایدئولوژیک صرف در روابط روسیه و امریکا جای خود را به رقابت ژئوپلتیک داد. بر مبنای این رقابت، مهم‌ترین تلاش روسیه حفظ یکپارچگی و مناطق تحت سلطه خود و هدف ایالات متحده نیز حضور بیش از پیش در مناطق ژئوپلتیک و ژئواستراتژیک جهان بود. آن گونه که نواقح گرایان طرح می‌کنند، نظام بین‌الملل در شکل دادن به رفتار دولت‌ها در عرصه بین‌المللی نقش اصلی را دارد. امریکا موثرترین قدرت در نظام بین‌الملل به شمار می‌آید. هزینه‌های نظامی امریکا بیش از ۴۰ درصد کل هزینه‌های نظامی جهان است و ۲۲ درصد تولید ناخالص جهانی در اختیار این کشور است. ۲۵ درصد هزینه‌های سالانه سازمان

ملل را آمریکا پرداخت می‌کند. آمریکا تاکنون موتور جهانی شدن بوده و بیش از ۵۰ درصد سهام شرکت چندملیتی برتر جهان به آمریکا تعلق دارد. نگاه و نگرش رهبران آمریکا به نظام بین‌الملل در شکل دادن به سیاست خارجی و راهبرد امنیت ملی این کشور در جهان نقش اساسی دارد. راهبرد کلان کشورها از درک رهبران آنها از ماهیت و فضای بین‌المللی، اهداف و منافع ملی خود و تهدیدات موجود علیه کشورها آغاز می‌شود.

شبه جزیره کریمه و اختلاف روسیه با اوکراین بر سر کنترل این منطقه، از مهمترین عوامل تاثیرگذار بر روابط روسیه و اوکراین است (گیتاشناسی، ۱۳۷۴: ۲۰۷). جدایی شبه جزیره کریمه و پیوستن آن به روسیه، مهم‌ترین عامل تاثیرگذار در ارتباط روسیه و ایالات متحده آمریکا است. کریمه چیزی شبیه به یک اختلاف منجمد است و جدایی کریمه می‌تواند رویاهای اروپا-اقیانوس اطلس اوکراین را خراب کند (وٹوقی و همکاران، ۱۳۹۵: ۲۱). روسیه ضمن آگاهی از تاثیرات اختلاف با اوکراین بر سر شبه جزیره کریمه فشار وارده از سوی ملی‌گرایان افراطی روسی را نیز نمی‌تواند نادیده بگیرد. آن‌ها عقیده دارند که: «۱. واقعیت این است که اکثریت جمعیت شبه جزیره کریمه روسی هستند؛ ۲. ساکنان شبه جزیره به لحاظ سیاسی نسبت به این که تابع اوکراین باشند، بی‌میل هستند؛ ۳. این واقعیت انکارناشدنی است که کریمه تا قبل از ۱۹۵۴ به اوکراین تعلق نداشت» (Zaborsky, 1995: 26). شبه جزیره کریمه برای اروپا نیز بسیار اهمیت دارد. تصرف کریمه به وسیله روسیه چالش مستقیمی را برای نظم امنیتی اروپا در دوران پس از جنگ سرد را ضعیف کرده است و ژئوپلیتیک تازه‌ای را برای مرزهای شرقی اروپا معرفی می‌کند. در صورت تهاجم روسیه به کریمه، این تهاجم نقض‌کننده سه موافقت‌نامه خواهد بود که ثبات اروپای شرقی و اوکراین را بیمه می‌کرد (وٹوقی و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۷).

در وضعیت کنونی اوکراین حداقل به چهار دلیل برای روسیه حائز اهمیت است: ۱. از لحاظ تاریخی اوکراینی‌ها در قرون وسطی به عنوان هسته مرکزی اسلاوهای شرقی محسوب می‌شدند. در واقع، بیش از آنکه روس‌ها بتوانند در مناطق شرق اروپا به قدرت برسند، این اوکراینی‌ها بودند که با اقتدار جبهه مشترک اسلاو شرقی را رهبری می‌کردند؛ ۲. موقعیت جغرافیایی اوکراین به گونه‌ای است که از یک طرف پیونددهنده شمال اروپا در منطقه دریای بالتیک به منطقه جنوب شرق اروپا در دریای سیاه است و از طرف دیگر، در دو قرن گذشته خط حائل امنیت را برای روسیه ایفا کرده است. اگر در دوران جنگ سرد برلین به عنوان نقطه اروپای

شرقی و غرب اروپا محسوب می‌شد، امروز اوکراین منطقه تلاقی شرق و غرب به شمار می‌رود؛ ۳. اوکراین از لحاظ جغرافیایی سرزمین پست و همواری است که خاک آن را خصوصاً در نواحی جنوبی، استپ‌های حاصلخیزی پوشانده است که در سال‌های طولانی به عنوان مرکز تولید عمده غله اروپا محسوب می‌شد؛ ۴. اوکراین با برخورداری از ۲۷۸۲ کیلومتر مرز آبی در کنار دریای سیاه، موقعیتی دارد که می‌تواند مرکز حمل و نقل خطوط انتقال انرژی از جنوب به شمال و از شرق به غرب باشد» (طبری، ۱۳۸۷: ۸۷-۸۶). اهمیت دیگر اوکراین برای روسیه به مساله هویت روسیه باز می‌گردد. در صورتی که اوکراین از کنترل و نفوذ روسیه خارج شود و با پذیرش ارزش و الگوهای غربی در تقابل با روسیه قرار گیرد، هویت روسیه با چالش روبرو می‌شود.

تمایلات اوکراین برای جذب شدن در ساختار دولت‌های غربی، نگرانی عمده روسیه از بابت اوکراین است. یکپارچگی اوکراین در ساختار دولت‌های غربی می‌تواند توازن استراتژیک را در اروپا بر هم بزند و تمایلات روسیه را برای کنترل اوراسیا با چالش روبرو کند. گسترش ناتو به شرق، مهم‌ترین استراتژی کشورهای اروپایی؛ به ویژه آمریکا برای جذب کشورهای اروپای شرقی؛ از جمله اوکراین در ساختار کشورهای غربی است. ایالات متحده آمریکا در طول دوره‌های مختلف سعی کرده است اوکراین را به وارد شدن در ساختار کشورهای غربی متقاعد کند. ابزار اصلی ایالات متحده آمریکا برای افزایش نفوذ خود در اوکراین، حمایت از ایده‌های ترویج دموکراسی است (وثوقی و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۹). «اگر دموکراسی مورد دلخواه آمریکا ترویج شود، اوکراین به احتمال زیاد در انتخاب جهت گیری جغرافیای سیاسی متمایل به غرب خواهد بود. اگر ایالات متحده می‌خواهد همچنان در شرق اروپا توان چانه زنی داشته باشد، اوکراین بسیار مهم است (Aslund, 2013: 2).

به دلیل اهمیت اوکراین برای ایالات متحده آمریکا «دولت اوباما در سال ۲۰۱۴ حدود ۹۵/۲۷۱ میلیون دلار از کنگره برای کمک به اوکراین تقاضا کرد. از این مقدار ۵۳/۹۵۷ میلیون دلار برای حساب صندوق حمایت اقتصادی، ۴/۲ میلیون دلار برای تأمین مخارج نظامی، ۲۸/۷۰۴ میلیون دلار برای برنامه‌های بهداشت جهانی وزارت خارجه، ۱/۹ میلیون دلار برای بودجه برنامه‌های آموزشی نظامی بین‌المللی، ۴/۱ میلیون دلار برای برنامه‌های اجرای قانون و کنترل بین‌المللی مواد مخدر و ۲/۴۱ میلیون دلار نیز برای برنامه‌های منع گسترش، مبارزه با تروریسم و سایر برنامه‌ها اختصاص داشت» (Woehrel, 2014: 12).

تجربه اثبات کرده است هرگونه تحول در شرق اروپا که در آن منافع روسیه با چالش مواجه می‌شود، با منافع ایالات متحده آمریکا سازگاری دارد. تلاش روسیه برای جدایی طلبی کریمه و یا تجدید ارتباط بین کریمه و روسیه می‌تواند نقطه مهمی در دستور کار آمریکا و روسیه باشد؛ چیزی شبیه به جنگ روسیه و گرجستان در سال ۲۰۰۸» (Pifer, 2009: 6). در اوکراین، روس‌ها بسیاری از قدرت خود را از دست دادند. درست است که روس‌ها کریمه را گرفتند، ولی آنها در حال کوچک شدن و از دست دادن هستند. بنابراین، برای روس‌ها، انگیزه کافی به منظور حل مسائل‌شان با آمریکا از طریق مداخله نظامی در سوریه به وجود آمده است. البته، باید به این نکته توجه داشت که روس‌ها در مناطق خودشان درگیر مسائلی هستند که در آینده، آن‌ها یقیناً چالش‌های بزرگی را در منطقه قفقاز خواهند داشت. بنابراین، اگر ما با این نگاه به مداخله روسیه در سوریه توجه کنیم، روس‌ها هم در راستای منافع ملی خودشان و هم برای اینکه بتوانند با آمریکایی‌ها حرف بزنند، در سوریه اقدام نظامی انجام دادند. اگر آنها مداخله نظامی نکنند، آمریکایی‌ها در مورد اوکراین با آنها حرف می‌زنند. ولی وقتی روس‌ها در سوریه حضور نظامی دارند، آن‌ها در رابطه با مسائل بزرگتری با آمریکایی‌ها می‌توانند حرف بزنند.

### بحران سوریه:

تقابل روسیه و ایالات متحده آمریکا در بحران سوریه را نیز می‌توان نوعی از رقابت ژئوپلیتیک در دوران جنگ سرد جدید دانست. یکی از منافع مهم روسیه در سوریه، پایگاه دریایی طرطوس است که برای نیروهای دریایی روسیه بسیار اهمیت دارد؛ به خصوص که تنها پایگاه به جا مانده از دوران شوروی است. در سال ۲۰۱۳ بزرگ‌ترین رزمایش پس از دوران شوروی در شرق دریای مدیترانه برگزار شد. «هر چند هدف این رزمایش، تمرین برای کمک به انتقال شهروندان روسی در مواقع بحرانی اعلام شد؛ ولی اکثر کارشناسان پیام این رزمایش را حضور مقتدر نیروی دریایی روسیه در آب‌های بین‌المللی پس از بیست سال می‌دانستند» (کشتمند، ۱۳۹۲: ۹۲).

درباره اهمیت تحولات سوریه برای روسیه و دلیل حضور نظامی و سیاسی روسیه در این بحران عوامل مختلفی مطرح است که مهمترین آن را می‌توان «ترس از محدود شدن در مرزهای جغرافیایی خود» عنوان کرد. از یک سو، بعد از فروپاشی شوروی سابق و نظام دوقطبی،

آمریکایی‌ها برای ایجاد نظم نوین جهانی نیاز به این داشتند که تمامی ساختارهای روسی حاکم بر منطقه خاورمیانه را از بین ببرند و به سمتی حرکت کنند که نه تنها فروپاشی شوروی باعث به قدرت رسیدن مجدد روسیه نشود، بلکه روسیه فعلی را هم در حد یک قدرت منطقه‌ای مهار کنند و از امکان تبدیل شدن آن به یک قدرتی که بتواند آمریکایی‌ها و یا قدرت‌های غربی را به چالش بکشاند، جلوگیری کنند. در واقع، آمریکایی‌ها تلاش می‌کردند که روسیه تبدیل به یک قدرت منطقه‌ای شود، مانند سایر قدرت‌هایی که وجود دارند. بنابراین، از دید آمریکایی‌ها، روسیه هنوز بزرگ است و باید مهار شود. در چند سال گذشته، مسأله مهم این بود که سپر دفاعی را در کدامیک از کشورهای اطراف روسیه از جمله آذربایجان، ترکیه و برخی از این کشورها مستقر کنند. بنابراین، برای آمریکایی‌ها مهار روسیه و مدیریت آن هنوز مسأله اصلی است.

از سوی دیگر، روسیه بعد از خیزش مردم در کشورهای عربی دچار یک نوع انفعال استراتژیک شد و این بی‌عملی باعث شد که به سرعت پایگاه‌های نفوذ تاریخی خود را در منطقه از دست بدهد. از جمله آنها مساله عراق و فروپاشی حزب بعث بود. در این مساله، روسیه به گونه‌ای عمل کرد که عملاً دست آمریکایی‌ها را برای مداخله نظامی در عراق باز گذاشت که آنها توانستند حاکم آمریکایی در عراق مستقر کنند. مفهوم آن این بود که از نظر ساختاری، دولت عراق به ویژه با ساختاری روسی از زمان روی کار آمدن حزب بعث نه تنها کنار رفت، بلکه آمریکایی‌ها تمامی ساختارهای باقیمانده از دوران جنگ سرد را که در عراق حاکم بود، به طور عمدی از میان بردند؛ از جمله آنها ارتش بعث عراق را منحل کردند. وقتی که ارتش در یک کشوری منحل می‌شود، علامت پایان قدرت نفوذ کشوری است که آن ارتش را به وجود آورده است (زرگر، ۱۳۹۲: ۶۵). در آن زمان، بسیاری مطرح کردند آمریکایی‌ها اشتباه کردند که ارتش را از بین بردند. این مساله باعث شد تا بعداً آنها نتوانند ناامنی‌ها را مدیریت کنند؛ ولی آمریکایی‌ها عمداً این اقدام را انجام دادند. آمریکایی‌ها با یک برنامه ارتش عراق را منهدم کردند برای اینکه این ارتش ساخته و پرداخته و مولود روس‌ها بود و باید از بین می‌رفت.

مورد بعدی تحولات کشور لیبی بود. وقتی که ناتو به رهبری آمریکا در لیبی مداخله نظامی را شروع کرد، همین تئوری اجرا شد. آمریکایی‌ها یک بار تمامی زیردریایی‌های روسی لیبی را بمباران کردند، در حالی که این زیردریایی‌ها در سرکوب مردم و در قدرت قذافی برای مقابله با

مردم نقشی نداشت. آن‌ها نیروی دریایی لیبی را به این صورت کاملاً از بین بردند. پایگاه‌های سیرت را زدند و همه ساختارهای روسی حاکم بر لیبی را از بین بردند. همچنین باید به این نکته اشاره داشته باشیم که روس‌ها برخلاف آمریکایی‌ها - که به خاطر اقتصاد، آزادی، شعارهای خود و یا فناوری و ... جاذبه دارند - هیچ جاذبه‌ای برای مردم در هیچ کشوری ندارند. تنها امکان نفوذ آنها از طریق ساختارهایی است که در کشورها ایجاد می‌شود و از طریق دولت‌ها است؛ غیر از این، دیگر تقریباً امکانی برای حضور در ساختار سیاسی قدرت و در معادلات قدرت در منطقه خاورمیانه را ندارند. بنابراین، می‌توان به این نتیجه رسید که روس‌ها فهمیدند اگر سوریه هم مانند لیبی و یا مانند عراق شود، آن‌ها محدود به حوزه سرزمین جغرافیایی خود خواهند شد و آمریکایی‌ها اقدامات خود را در آنجا گسترش خواهند داد. پس از تحولات گرجستان، آمریکایی‌ها حصار دور روسیه را با تغییر دولت‌ها یا با استقبال از تغییر دولت‌ها، دارند تنگ‌تر می‌کنند که آخرین آن، اوکراین بود.

در ارتباط با حضور روسیه در کشور سوریه، باید عنوان کرد سوریه از سنتی‌ترین متحدان روسیه در منطقه و جزء حوزه نفوذ این کشور است. نفوذ روسیه قبل از زمان جنگ سرد در سوریه وجود داشته و در سال‌های بعد نیز با شدت و ضعف‌هایی همچنان ادامه پیدا کرده است، تا اینکه در ۳۰ مارس ۲۰۱۱ و در شهر درعا اعتراضات و شورش‌هایی آغاز می‌شود و این کشور را در معرض بحران داخلی قرار می‌دهد (آدمی و همکاران، ۱۳۹۲: ۵۷). در مورد تحولات سوریه از سوی قدرت‌های بزرگ و نیز بازیگران منطقه‌ای مواضع و رویکردهای مختلفی اتخاذ شده است. آمریکا و متحدانش موضع ضد حکومت سوریه را اتخاذ کرده و از مخالفان بشار اسد به اشکال مختلف حمایت کرده‌اند و تعدادی از کشورها نیز بر حمایت از اقتدار حاکم در سوریه پافشاری کرده و روسیه و ایران و چین در این جبهه به پشتیبانی از دولت بشار اسد پرداخته‌اند (Sharp&Blanchard,2013:47).

با توجه به این موضوع شاهد این هستیم که روسیه تلاش می‌کند که با مخالفان رژیم اسد نیز تماس برقرار کند تا جلوی خشونت و خونریزی را در خاک سوریه بگیرد. در مورد تأثیرات حضور روسیه در معادلات سیاسی - امنیتی منطقه و جهان هم می‌توان بلا متداولوژی نگاه بدبینانه و خوش بینانه بحث را مطرح کرد که این خود از سه لحاظ مهم می‌شود. (۱) اینکه حضور روسیه خود موجب گسترش تروریسم و افراط‌گرایی در سوریه می‌شود. این بیشتر یک دیدگاه غربی است که معتقد است در اثر حضور نظامی روسیه قدرت مخالفان میانه رو تضعیف

می‌شود و بطور اجتناب ناپذیر اعضای آن به سمت افراطیون تکفیری مثل داعش می‌روند و جذب آن‌ها می‌شوند؛ ۲) اینکه با حضور روسیه شکاف‌های منطقه‌ای میان عربستان، ترکیه و ایران بیشتر می‌شود. بهر حال این حضور کفه ترازو را به سمت ایران و به ضرر عربستان و ترکیه سنگین‌تر می‌کند و آنها را به واکنش بیشتر هدایت می‌کند؛ ۳) رقابت‌های جنگ سرد گونه در جهان گسترش می‌یابد. هم اکنون این رقابت‌ها بین روسیه و آمریکا و اروپا در جریان است. این نگاه در مجموع معتقد است که تأثیرات حضور روسیه برای معادلات سیاسی - امنیتی منطقه خوب نخواهد بود.

اعتقاد اصلی این است که واقعاً روسیه به خاطر حفظ منافع و امنیت ملی خود در سوریه دخالت کرده است. در اینجا هم سه موضوع مهم می‌شوند: ۱) دخالت روسیه برای مبارزه با تروریسمی است که می‌تواند به روسیه هم منتقل شود؛ یعنی روسیه با تروریست‌های چچنی، قفقازی یا اهل آسیای مرکزی در سوریه به جای خاک روسیه می‌جنگد. ۲) روسیه واقعاً می‌خواهد مبارزه با تروریسم را به عنوان یک مساله جهانی برای جامعه بین‌المللی باز بکند. این بحث هم پیشگیری از تهدیدات منطقه‌ای را مطرح می‌کند که به امنیت جهانی آسیب می‌زند؛ ۳) روسیه به طور طبیعی از متحدان خود یعنی سوریه و حتی در مرحله نزدیک‌تر ایران دفاع می‌کند. اما در مقابل این دیدگاه بدبینانه، یک دیدگاه خوش بینانه هم وجود دارد که خود در سه زمینه اهمیت می‌یابد. ۱) حضور روسیه باعث تسریع راه حل سیاسی در سطح معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی می‌شود. ۲) با تقویت دولت سوریه مانع از تجزیه این کشور می‌شود؛ ۳) چندجانبه‌گرایی را تقویت می‌کند یعنی منجر به حضور همه بازیگران در سطح منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای می‌شود.

از نگاه بیشتر تحلیل‌گران، سیاست خارجی آمریکا در برابر جنگ داخلی سوریه بسیار منفعل کننده و ابهام آمیز بوده است. با آنکه بیش از چهار سال از شروع جنگ داخلی در سوریه می‌گذرد آمریکا نتوانسته موضعی قاطع در برابر این بحران اتخاذ کند و در مورد تسلیح تمام عیار مخالفان و یا حمله نظامی به سوریه مردد باقی مانده است. انفعالی که پیامد آن ناخشنودی برخی متحدان آمریکا مانند عربستان سعودی از سیاست‌های واشنگتن بود. ریشه این سردرگمی به استراتژی مبهم و نامشخص تیم سیاست خارجی آمریکا در رابطه با رویارویی با بیداری اسلامی مربوط بود و به طور کلی پیامد سردرگمی در سیاست خارجی را در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی عیان کرد. کاهش اعتبار و قدرت جهانی آمریکا از یک سو و تضعیف



مناسبات واشنگتن با متحدانی همچون عربستان سعودی و اسرائیل در این منطقه قابل جمع بندی است (کوشکی و همکاران، ۱۳۹۳: ۱).

### نتیجه گیری

پژوهش حاضر با بهره گیری از رهیافت نظری نو واقع گرایی کنت والتز به دنبال پاسخ به پرسش بوده است که روابط آمریکا و روسیه به عنوان دو قدرت بزرگ در عرصه نظام بین الملل چه مرحلی را پشت سر نهاده است. در نگاه نو واقع گرایی، نظام بین الملل و ساختار آن از ماهیتی آنارشیک برخوردار بوده که منجر به ایجاد نگرانی میان کشورها درباره جایگاه آنها می شود. در چنین فضایی کشورها مبادرت به اتخاذ رفتارهای منطقی نموده که مبتنی بر هزینه و فایده می باشند.

در دهه های آینده روسیه و آمریکا احتمالاً وارد رقابت امنیتی فشرده خواهند شد و بر ترتیبات امنیتی نظام بین الملل تأثیرات برجسته ای خواهند گذارد. آمریکایی ها در راهبردهای خود نسبت به روسیه همواره تلاش می کنند، ضمن آگاهی بر توانایی تأثیرگذاری بین المللی این کشور نقش منطقه ای آن را نیز تعریف کنند. به همین دلیل آمریکا آگاه از تعریف های سنتی روسیه به مسئله امنیت است و می داند که روسیه همواره نگران امنیت محیط پیرامونی خود است. در همین حال مراقب است تا مانع تسلط روسیه بر کشورهای همسایه خود شود؛ زیرا چنانچه روسیه بازگر مسلط منطقه شود این ترس وجود دارد که تنش های جنگ سرد از نو احیا شود؛ چرا که هر دو کشور روسیه و آمریکا هوای دستیابی به دوران جنگ سرد به عنوان دو ابرقدرت مطرح در سطح نظام بین الملل را در سر دارند؛ که ما در این پژوهش از آن به عنوان دوره جنگ سرد جدید یاد کردیم.

## فهرست منابع

### الف) منابع فارسی

- آدمی، علی و اخراالدین، مهری (۱۳۹۲). «سیاست خارجی روسیه در قبال بحران سوریه: ریشه‌ها، اهداف و پیامدها (۲۰۱۱-۲۰۱۲)»، **فصلنامه علوم سیاسی**، سال نهم، شماره بیست و دوم.
- ابراهیمی، شهروز و محمدی، مصطفی (۱۳۹۰). «رقابت روسیه و آمریکا در قفقاز جنوبی (۱۹۹۱-۲۰۱۰)»، **فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال چهارم، شماره ۸.
- احمدخان بیگی، سمانه (۱۳۹۲). «تأثیر سیاست آمریکا و اروپا در قبال بحران سوریه بر اختلافات فرااتلانتیک»، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال بیست و هفتم، شماره چهارم.
- احمدی، حمید (۱۳۸۸). «خاورمیانه و نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد»، **فصلنامه سیاست**، دوره ۳۹، شماره ۳.
- امام جمعه زاده، سید جواد، رحیمی، رئوف (۱۳۸۸). «جنگ سرد جدید از تئوری تا عمل»، **مجله سیاست**، شماره ۱۱.
- جمشیدی، محمد (۱۳۸۶). «نظام‌های بین‌المللی تک قطب محور: تک قطبی هژمونی، امپراطوری»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، شماره ۳۶.
- جعفری، علی اکبر و منفرد، سید قاسم (۱۳۹۰). «رفتارسنجی آمریکا در قبال دومینوی انقلاب‌های خاورمیانه»، **فصلنامه افاق امنیت**، سال چهارم، شماره یازدهم.
- زرگر، افشین (۱۳۹۲). «مواضع روسیه در قبال تحولات سوریه (۲۰۱۱-۲۰۱۲)»، **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۸.
- سیمبر، رضا، هدایتی شهیدانی، مهدی (۱۳۹۲). «روندهای متحول در روابط روسیه و ایالات متحده آمریکا (مذاکره، همکاری، رقابت و تعارض)»، **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۸۱.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۹۰). **نظریه‌های روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای**، تهران: انتشارات میزان.
- کشتمند، منوچهر (۱۳۹۲). **تبیین نقش روسیه در بحران روسیه با تاکید بر رئالیسم نوکلاسیک**، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده علوم اداری و اقتصادی، دانشگاه اصفهان.
- کوشکی، محمد صادق و کریمی، محبوبه (۱۳۹۳). «پارادوکس‌های سیاست خارجی آمریکا در بحران سوریه»، **پژوهشنامه روابط بین‌الملل**، دوره ۷، شماره ۲۶.
- گیتاشناسی. (۱۳۷۴). **راهنمای کشورهای مستقل مشترک المنافع و جمهوری‌های بالتیک**، تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی و کارتوگرافی.

- طبری، امید (۱۳۸۷). **عوامل هویتی و تحولات سیاست خارجی فدراسیون روسیه در قبال غرب بعد از پایان جنگ سرد**، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده علوم اداری و اقتصادی، دانشگاه اصفهان.
- میرشایمر، جان (۱۳۹۰). **تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ**، ترجمه غلامعلی چگنی زاده، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ سوم.
- محبی نیا، جهانبخش، صالحی، منصور (۱۳۹۲). «جنگ سرد نوین در روابط روسیه و آمریکا»، **فصلنامه علوم سیاسی و روابط بین الملل**، شماره ۲۴.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳). **تحول در نظریه‌های روابط بین الملل**، تهران: انتشارات سمت.
- نقدی نژاد، حسن، سوری، امیر محمد (۱۳۸۷). «رقابت روسیه و آمریکا در اوراسیا»، **مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۶۲.
- نیکسون، ریچارد (۱۳۸۵). **۱۹۹۹ پیروزی بدون جنگ**، ترجمه فریدون دولتشاهی، تهران: انتشارات اطلاعات.
- والترز، کنت نیل (۱۳۹۲). **نظریه سیاست بین الملل**، ترجمه غلامعلی چگنی زاده، داریوش یوسفی، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول.
- وثوقی، سعید و صفری، عسگر (۱۳۹۵). **ژئوپلیتیک اوکراین و نقش آن در رقابت روسیه و ایالات متحده آمریکا**، **فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین المللی**، شماره ۲۶.
- هارتمن، یورگن، (۱۳۹۰). **روابط بین الملل**، ترجمه جواد قدسی، تهران: انتشارات سمت، چاپ سوم.

(ب) منابع انگلیسی

- Sakwa, Richard, (2008). **New cold war or twenty years crisis Russia and international politics**, international Affaires.
- Blank, Stephen (2008). **The conditions for U.S – Russian partnership**, strategic studies institute, U. S, Army college.
- Eron, Garmo (2009). **Three textbooks in Geopolitics**, Helsinkschool of economics.
- Sharp, Jeremy M. and Blanchard, Christopher M. (2013). **Armed Conflict in Syria: U. S. and International Response**, Congressional Research Service (CRS) Report for Congress, Available at: <http://www.crg.gov>, Accessed on: 18/06/2013.

Papava, Vladimir (2009). **The End of the Frozen Cold War?**, Caucasus Review of International Affairs, Vol.3, No.1, Available at: [www. http://cria-online.org](http://cria-online.org) (accessed on 14 Feb. 2011).

Steven Pifer, Richard C. Bush, Vanda Felbab -Brown, Martin S. Indyk, Michael O Hanlon, and Kenneth M. Pollack (2010). **U.S Nuclear and Extend Deterrence: Considerations and Challenges**, Available at: [www.brookings.edu](http://www.brookings.edu).

Woehrel. S (2014). Ukraine: Current Issues and U.S. Policy, Congressional Research Service.

Zaborsky. V (1995). Crimea and the Black Sea Fleet in Russian-Ukrainian Relations, Center for Science and International Affairs, John F. Kennedy School of Government, Harvard University.

Aslund. A (2013). Ukraine, Moldova, the European Union, and US Interests, Peterson Institute for International Economics, No. 14.

Ivaneishvili, Baia (2015). Future of Liberal World Order Can Liberal World Order Prevail in the World without American Hegemony? Journal of Social Sciences.

